

آن دیه چهار فرسنگ از شمال بخارا بود (۱) .
 (۳) خجاده و آن قصبه اے نزرک بود و گهندز داشت و
 مسجد جامع نیکوی ظریف (۲) و آن بردست راست راه از بخارا
 بیکند بود بر سه فرسنگ و تا آن راه بک فرسنگ دامت (۳)
 (۴) مفکان (۴) آن نیز حصن و ریض نیکو دامت و مسجد
 جامع ظریف و آب روان و قراء و روسنا های بسیار (۵) و آن
 از شهر بخارا نزدیک پنج فرسنگ بود بر راست راه بیکند و تا راه
 سه فرسنگ بود (۶)

(۵) نومجکک یا نومجکت که اسم آنرا خطا بمجکک و
 بومجکک و بومجکت نیز ضبط کرده اند و ذکر آن پیش ازین
 رفت و آن بر راست راه بخارا بطواوس بود بر چهار فرسنگی و
 تا آن راه نیم فرسنگ بود (۷) .

این پنج قصبه داخل در حائط بخارا بود . اما قصبات خارج
 حائط بخارا :

(۶) بیکند (۸) که بر جانب جیحون بود و در کنار صحرای
 ربگستان و آن را حصنی بود با یک دروازه و بازارے آبادان
 دامت و مسجد جامعی که در محراب آن جواهر بود و پائین آن
 ریض و در آن آزار بود و نزدیک هزار رباط آباد و ویران
 داشت و آن قصبه را فضایل بسیار بود و جامع آن نور بود (۹)
 و بیکند از جماعه روسنا های سر و حائط شهر بود (۱۰) بیکند را

(۱) اصطخری - ۲۳۱۵ - مقدسی ۲۸۱ ۳ - اصطخری - ۳۱۵ - Maqân-۴

۵ - مقدسی ۲۸۱ ۶ - اصطخری - ۴۱۵ - Baykand - ۷

۸ - اصطخری ۳۱۶ ۹ - مقدسی ۲۸۱ و اصطخری ۳۱۴ ۱۰ - اصطخری ۳۱۰

از جمله شهرها گفته اند و مردم بیکسند بدان رضا نداده اند
که کسی بیکند رادیه گوید و اگر کسی از مردم بیکند بغداد رفته
است و ازو پرسیده اند از کجائی گفته است از بیکند و نگفته
است از بخارا و مسجد جامع آن برك بود و بناهاى عالی و
تا سال ۶۴۰ بر در آن رباطهاى بسیار بود و زیادت از هزار
رباط بوده است بمدد دینهای بخارا و سبب آن بود که بیکند ~~بغداد~~
بزرگ و نیک بود و مردم هر دیهی در آن رباطی ساخته اند و
جماعتی را نشایده و نفقه ایشان از دیه خویش فرستاده و زمستان
که هنگام غلبه کافران میشد از هر دیهی آنجا مردم بسیار
گرد می آمدند و غزو می کردند و هر قومى بر رباط خویش فرود
می آمد و مردم بیکند جماعه بازرگان بودند و بازارکانى چبن و
دریا مبرک کردند و بعابت نوانگر بودند و قتیبه بن مسلم بگرفتن
بیکند بسیار رنج برد چه بغایت استوار بود و آن را شهرستان
روین خوانده اند و قدیم تر از شهر بخارا بود و هر پادشاهی
که در زمین بخارا بوده آنجا مقام ساخته است و از فربر تا
بیکند بالمان بود بدوازده فرسنگ و ریگستان بود و آب حرامکام
آنجا میرفت و آبوسنه بیکند نینسانها بود و آگرهاى برك و
آنرا « نار بن فراح » می خواندند و « قرا کول » نیز خواندند
و مقدار مست فرسنگ بود و آنرا « بجره سامجى » نیز می
نامیدند و فیس آب حارا هم آنجا گسرد میامد و اندر آن حا
« بوزار آبی » بودند و در حماه حراسان آن مقدار مرغ و ماهی
فراهم نمود که آنجا فراجه گسرد . بیکند بر الای ~~کوه~~ بود

وایکن آن کوه بلند نبود (۱) + مردم سکندره را رانها کشیدند تا
منبرے یافتند (۲)

(۷) افسنه (۳) از جانب مغرب بحارا بود و عمل آن واسع
بود و جایی بود بسیار پاکیزه و نزه (۴) و شارسنای نزرک داشت
و حصاری اسنوار و نواحی بدان منسوب بود و هر هفته يك
روز بازر بود و ضیاع و بیابان این دیه وقف بود بر طلبه علم و
قبیله بن مسام آنجا مسجدی جامع ساخته بود و محمد بن واسع نیز
مسجد ساخته (۵) و این همان قصبه ایست که ستاره مادر شیخ -
الرأیس ابو علی حسین بن عبدالله بن حسن بن عالی بن سینا از آن
بود و او را بقصبه خرمیثن بنکاح بردند .

(۸) اندیزی (۶) در مغرب میکند و در کران جاگه بود و
حصن داشت (۷)

(۹) اوشرقصبه ای نزرک بود و باغهای بسیار داشت و بجانب
ترکستان می پیوست و قراء متعدد آنرا بود (۸) .

(۱۰) ردامیثن یا رامیثن یا اربامیثن با رامزبه و یا رامیثن
که بخطا نام آن را رامیثن نیز ضبط کرده اند قصبه قدیم بحارا
بود و اطراف آن ویران گشته بود (۹) و کهدرے نزرک داشت
و دلهی اسنوار بود و آن را از شهر بحارا قدیم تر می دانند
و در بعضی کتب آنرا دیه بخارا خوانده اند و از قدیم مقسم

۱ - تاریخ بحارا - ۱۶-۱۷ ۲ - مقدسی ۲۸۱

۳ - Afscnah ۴ - مقدسی ۲۸۱

۵ - تاریخ بحارا - ۱۴ ۶ - Andizi

۷ - مقدسی ۲۸۱ ۸ - مقدسی ۲۸۱ ۹ - مقدسی ۲۸۱

پادشاهان بوده است و پس از آنکه بخارا شهری شده است پادشاهان
 زمان در آن دیه می بودند و پس از اسلام نیز چنین بود و ابو
 مسلم چون بزمین بخارا رسید در آن دیه مقام کرد و آن را
 افراسیاب بنا نهاده است و هرگاه که بدان دیار می رفته جز بدان
 ده جای دیگر مقام نمی گرفته است و اندر کتب پارسیان چنان
 بود که افراسیاب دوهزار سال زندگانی یافت و مردی جادو بود
 از فرزندان نوح ملک و داماد خویش سیاوش را بکشت و سیاوش
 را پسری بود که بخسرو نام بخوانستن خون پدر بدین دبار آمد
 با لشکری بسیار و افراسیاب ده رامین را حصار کرد و دو سال
 که بخسرو با سپاه خویش بگرد حصار بنشست و رو بروی آن دیهی
 ساخت آن را «رامش» نام کرد و رامش برآی خوشی او نام
 کردند و آن دیه در آن زمان هنوز آبادان بود و در دیه رامش
 آشکده ای ساخت و مغان چنین می گفتند که آن آشکده قدیم
 تر از آشکده بخارا بود و کیخسرو پس از دو سال افراسیاب را
 بگرفت و بکشت و می گفتند که گور افراسیاب در شهر بخارا
 بود، دروازه معدن آن بل بزرگ که بیوسنه بود بدل حواجه
 امام او حفص کبر و مردم بخارا را بر کشتن سیاوش سرودهای
 شگفت بود و مطربان آن سرودها را کین سیاوش میخواندند (۱)

(۱) برخی باور حقه فصبه ای بزرگ بود و حصنی داشت و
 گرد آن خندق بود و آب زرمین از آن می گذشت و کههدزی
 داشت و مسجد جامع آن در میان آبادی بود (۲) از جماعت دیه

های بزرگ بود و مانند بخارا بوده است و از شهر بخارا قدیم تر بود و در بعضی کتب بجای ورخته نام آنرا « رجهندون » آورده اند و جای پادشاهان بود و حصارهای آنوار داشت چنانکه بارها پادشاهان آنجا را حصار دادند و آن را رجنی بود چون رض شهر بخارا و رجهندون و ورخته را درازده جزیر بود و اندرون باره بخارا بود و در آن کاهی بود آبادان چنانکه بتکوئی آنرا مثل می زدند و زیادت از هر ارسال بود که بخار خدایه بنا کرده بود و سالها بود که ویران شده بود تا « خنک خدایه » دوباره آباد کرد و از ویران شد تا « بنات » سر طغناده بخار خدایه پس از اسلام عمارت کرد و جای نشست خویش آنجا قرار داد، اهم آنجا کشته شد و امیر اسمعیل سامانی مردم آن دیه را بخواند و گفت من بیست هزار درم و چوب بدهم و آن را بسازم و بعضی عمارت آن بجایست شما آن را مسجد جامع کنید آن مردم دیه نخواستند و گفتند مسجد جامع در دیه ما راست نیاید و روا نباشد و در آن زمان این کاخ بجای بود و این دیه را هر ماه بانزده روزی بازار بود و چون بازار آخرین سال می شد بیست روز بازار می کردند و بیست و یکم روز نوروز می کردند و آن را نوروز کشاورزان می گفتند و کشاورزان بخارا از آن شمار نگاه می داشتند و بر آن اعتبار می کردند و نوروز مغان پنج روز پس از آن بود (۱).

(۱۲) و خسون یا خسون از دیهی بزرگ بود و در رجهندون داشت (۱)

۱۳) گرمینیه (۱) یا گرمینه بزرگتر از طواویس بود و آباد تر و پر جمعیت تر و خرم تر از آن و گرمینه را قراء بسیار بود (۲) و این از جمله روستاهای بخارا بود و آب آن از بخارا بود و خراج آن از خراج بخارا و آنرا روستائی جدا گانه بود و مسجد جامع داشت و اندر آن ادبا و شعرا بسیار بوده اند و به مثل در قدیم گرمینه را « بادیه خردک » خوانده اند و از بخارا تا آبیجا چهارده فرسنگ بود (۳) و از روستاهای بیرون حائط شهر (۴) ۱۴) خدیمنکن (۵) از گرمینه بزرگتر و آباد تر و پر جمعیت تر و خرم تر بود و حصن داشت (۶) و از خدیمنکن تا گرمینه يك فرسنگ بود و منتهی میشد بسغد (۷) .

۱۵) خرغانکث (۸) روبروی خدیمنکن بود و حصن داشت (۹) و روبروی گرمینه نیز بود بر يك فرسنگ از ورای وادی سغد (۱۰) و آنرا خرغانکت یا خرغانکث سفلی نیز نامیده اند [۱۱]

۱۶) مزیامجکث (۱۲) نیز روبروی خدیمنکن بود و در بزرگی با خرغانکث برابر بود و آن نیز حصن داشت (۱۳) و این دیه آن سوے وادی سغد بود و بمقدار يك فرسنگ بالاتر از خدیمنکن (۱۴) هر يك ازین دیه هارا قراء و مزارع بود جدا گانه .

۱۷) فربر (۱۵) یا فرب شهری بود نزدیک جیحون و آنرا

۱ - Karminiya	۲ - اصطخری - ۳۱۳	۳ - تاریخ بخارا - ۱۰
۴ - اصطخری ۲۱۰	۵ - Xodimənkən	۶ - اصطخری ۲۱۲
۷ - اصطخری ۳۱۶	۸ - Xarqankas	۹ - اصطخری ۲۱۲
۱۰ - اصطخری ۳۱۶	۱۱ - اصطخری ۲۰۹	۱۲ - Mezyamjka
۱۳ - اصطخری ۲۱۲	۱۴ - اصطخری ۳۱۶	۱۵ - Farbar

قراء نود و دهمی بود آباد و خرم (۱) و از جمله شهرهای بخارا
شمار می رفت و نواحی جداگانه داشت و از آن نایب جیحون
بک فرسنگ بود و چون آب جیحون می خاست تا نیم فرسنگ هم
میرسید و گنگ میشد که آب جیحون تا شهر هم میرسید و آن
مسجد جامع بزرگ داشت و دیوارها و سقف آن از حنت بچه
بود چنانکه در آن هیچ چوب نبود و در آن امیر بود که
ویرا هیچ حادثه ای بخارا نیاستی آمدن وقاصی بود پیدادگر [۲]
و فرس از جمله روستاهای بیرون حاط شهر بخارا بود (۳)

(۱۸) نور حائی بزرگ بود و مسجد جامع داشت نارباطهای
سیار و هر سال مردم بخارا و حاطهای دیگر زیارت بدآجا می
رفتند و مردم بخارا در آن کار مکلف می کردند و کسی را که
زیارت نور میرفت فضیلت حج می نهادند و چون از می آمد
نهر را خوازه می سنند و آنرا در جاهای دیگر نور بخارا می
خواندند و بسیار کس از تاهین آنجا آسوده اند (۴) .

[۱۹] اسکجکت کهندزی بزرگ داشت و در آن مردم
توانگر می بودند نه از راه کشاورزی زیرا که خیاب آن دیه
وبران و آبادان هزار جفت نمی رسید بلکه از راه ازارگانی
و از آجا گرماس بسیار می بردند و هر پنجشنبه آجا بازارگاه بود
و آن دیه از جمله خاصه پادشاهان بود و ابو احمد الموفق بالله
ابن دیه را بمقاطعه داد محمد بن طاهر (۲۴۸ - ۲۵۹) امیر خراسان
و او باز فروخت سهل بن احمد داغوانی بخارای و بها گرفت و

۱- اصطخری - ۲۱۴ ۲- تاریخ بخارا - ۱۷

۳- اصطخری - ۳۱۰ ۴- تاریخ بخارا - ۱۰

آنجا گرمابه‌ای ساخت و کاخی بزرگ بر گوشه‌ای بر سر لب‌رود و آنرا کاخ داغوانی می‌خواندند که تا آن زمان بود و این سهل بن احمد داغوانی را بر مردم اسکیجکت خزینه‌ای بود هر سالی ده هزار درم برخانها قسمت کرده پس ازین دبه خزینه باز گرفتند دوسه سال و سلطان باز گشتند و از وی یاری خواسته و بازماندگان سهل بن احمد بروزگار امیر اسمعیل سمانو قباله بیرون آوردند وی قباله درست دید ولی دشمنی دراز ~~بود~~ و خواجگان شهر میانجی شدند مردم دبه و بازماندگان سهل داغوانی را بصدو هفتاد هزار درم صلح کردند و مردم دبه آنرا بخریدند تا آن خزینه ازیشان برحاست و آن مان بدادند و بدین دبه هرگز مسجد جامع نبود [۱۱]

(۲۰) شرح رویاروی اسکیجکت بود و در میان این دو دبه باغ و زمین عالی نبود بجز رودی بزرگ که آنرا رود «ساجن» میخواندند و سپس رود «شرح» خواندند و بعضی مردم «حرام‌کام» می‌گفتند و پلی بسیار بزرگ بود بدین رود میان هر دو دبه و شرح هرگز مسجد جامع نبود و این دبه را کهنه‌زای بزرگه و از بزرگی با شهر مقابله توانستی کرد و در قدیم مردم دبه بازاری بود در میان زمستان هر سال ده‌روز از ولایت‌های اطراف و دور دست بدین بازار آمدندی و سودا کردند و آنچه از آنه خاستی بیشتر حلوا می‌توزین بود از دوشاب کرده و نیز قطار بود و چوبها و ماهی شور و ماهی تازه و پوستین از پوست و بد آنجا بسیار بازارگانی شده و نیز روئے و کرباس ازین

من میخواست و امیر اسمعیل سامانی این دیه را با جمله ضیاع و عقار آن بخرید و بر ربامی که بدروازه سمرقند کرده بود در درون شهر بخارا وقف کرد و این دیه شرخ و اسکجکت خوشترین دیه های بخارا بودند (۱) .

(۲۱) در دانه دیهی بزرگ بود و کهنه دزی و حصارى بزرگ داشت و از قدیم بازجای پادشاهان بود و قدیم تر از شهر بخارا بود و آنرا شاهپور ملک بنا کرده بود و در سرحد ترکستان بود و آنجا هر هفته یک روز بازار بود و بازارگانی بسیار می شد و آنچه از آنجا بر می خاست هم زمینجی نیکو بود (۲) .

(۲۲) بر کد دیهی قدیم و بزرگ بود و کهنه دزی عظیم داشت و این دیه را « بر کدعلویان » می خواندند بدان سبب که امیر اسمعیل سامانی آنرا خریده بود و ده دانگ بر علویان و جعفریان و دو دانگ بر درویشان بخارا و دو دانگ بر بازمدندگان خویش وقف کرده (۳) .

(۲۳) غلوه در میان حدیمنکن و راه از بخارا سمرقند بود و در دست راست این راه بود (۴)

(۲۴) جوی مولیان ضیاعی بود بیرون شهر بخارا و در قدیم از آن ملک طغشاده بود و وے هر کس از فرزندان و دامادان خود را حصه اے داده بود و امیر اسمعیل سامانی این ضیاع را از حسن بن محمد بن طالوت که سرهك المنعین الله (۲۴۸-۲۵۱) بود خرید و در آنجا سرایها و نوسننها ساخت و بیشتر بره و ابان

۱- تاریخ بخارا ۱۲-۱۳

۲- تاریخ بخارا- ۱۴

۳- تاریخ بخارا- ۱۴

۴- اصطخری- ۳۱۶

وقف گرد تا آن زمان هنوز وقف بود و پیوسته او را دل مشغول
 مولیان خویش بود تا روزی از گهتدز بخارا برجوی مولیان بخارا می‌کرد
 سیدالکبیر مولای پدرش پیش او ایستاده بود او را نهایت دوست
 داشتی و نیکو داشتی ، امیر اسمعیل گفت هرگز بود که خدای
 تعالی سبی سازد تا این ضیاع را از بهر شما بخرم و مرا زندگانی
 چندان دهد تا یتیم که این ضیاع شمارا شده است از آنکه این
 ضیاع از همه ضیاع بخارا بقیمت ترست و خوشتر و خوش‌هواتر ،
 خدا روزی کرد تا جمله بخارید و بره و ایان داد تا «حوی و ایان»
 نام شد و عامه مردم «جوئے مولیان» گویند و پیوسته حصار بخارا
 صحرائی بود که آنرا «دشنگ» می خواندند و جمله بستان بود
 امیر اسمعیل آنرا هم از حسن بن ظالمت بخارید بدو هزار درم و
 هم سال اول ده هزار درم از بهای بی بحاصل آمد ، امیر اسمعیل
 آن موضع را وقف کرد بر مسجد جامع و پس از امیر اسمعیل
 از فرزندان او هر که امیر شد خوبش را جوئے مولیان بوسا بها
 و گوشکها ساخت بسبب خوشی و حرمی و نزهت آن (۱)

(۲۵) الذر که جزو روستاهای حائط بخارا بود (۲)

۱۶ فرغید که آن نیز از روستاهای حائط بخارا بود (۲)

۱۷ و سخر که آن هم از روستاهای حائط بخارا بود (۲)

۱۸ و زرف که آنهم از روستاهای داخل حائط شهر شمار

می رفت (۲)

(۱۹) بومه نیز از روستاهای داخل حائط شهر بود (۲)

(۳۰) نجار جزر هم از دیه های داخل حائط بود (۱)
 (۳۰) کاحنوان (۲) از روستاهای اندرون حائط شهر بود (۱)
 (۳۲) اندیار کسندمان هم از آن روستاهای اندرون حائط
 بود (۱) .

(۳۳ و ۳۴) سامجن م'دون و سامجن ماوراء دوروستا از روستا
 های درون حائط بودند (۳) .

(۳۵) فراور سفلی و فراور علیا هم دوروستا بودند باندرون
 حائط شهر (۳) .

(۳۶) اروان نیز روستائی بود باندرون حائط شهر (۳)
 (۳۷) حیزة (۴) روستائی بود بیرون حائط شهر (۳)
 (۳۸) شاجش نیز از روستاهای بیرون حائط شهر بود (۳)
 (۳۹) خرغانة العلیا هم از آن روستاهای بیرون حائط شهر بود (۳)
 (۴۰) رامند نیز از روستاهای خارج محوطه بخارا بشمار
 می رفت (۳)

المقدسی چند روستای دیگر از توابع بخارا ذکر کرده است (۵)
 «عروان» و «سیکت» (۶) و «جرغر» و «سینکت» (۷) و «زرمیشن»
 (۸) و «قغرسین» و «کشفغن» و «نویدک» و «ورکی» (۹) .



نهر سفید در روستاهای بیرون شهر بخارا نیز شاحهای بسیار
 داشت در روستاهای درون و بیرون حائط شهر را سیراب میکرد
 و از روستای طواویس تا در شهر نهرهای بسیار بود که در

۱- اصطحری ۳۰۹ ۲- Kaxoctovan-۳ اصطحری ۳۱۰

۴- Jazzat-۵ ص ۲۶۶ ۶- Sikas-۷ Sisakas

۸- Zarmisan-۹ Varki

نکشت زارها و دیه های اطراف پراکنده بود و در کنار این
 نهرها آبادانی های اطراف بخارا بود و از آن جماعه این نهرهای
 معروف : نهری معروف بنهر « سافری کام » که از نهر شهر
 گرفته می شد و روسناهای جسنده را سیراب میکرد تا آنکه به
 « وردانه » می رسید و آنرا نیز مشروب میکرد . نهر دیگر معروف
 « بخرخان روز » که آن نیز از شهر گرفته می شد و روسناها را
 سیراب می کرد و به « راوس » می رسید و نیز آنرا مشروب می
 ساخت . نهر دیگر موسوم به « نجار جفر » که از شهر گرفته
 می شد و قرای چند را مشروب می کرد تا می رسید به « خریشان »
 (۱) و آنرا نیز سیراب می کرد . ابن خرمیثن همان روسنائیست
 که در ماه صفر سال ۳۷۵ خواجه بزرك و دانشمند معروف ایران
 شیخ الرئیس ابوعلی حسین بن عبدالله بن حسن بن علی بن سینادر
 آن ولادت یافته است و پدرش مامور عمل آن ناحیه بود . نهری
 دیگر موسوم بنهر « جرخ » (۲) که آن هم از شهر می آمد تا
 بجرخ می رسید و آنرا سیراب می کرد و انزونی آن نهر شهر را
 می گشت . نهری دیگر باسم نهر نو کنده که آهم از شهر
 می آمد و روسناهای سبار را مشروب می کرد تا به « فرابه »
 می رسید و آراهم آبیاری می کرد . نهری معروف بنهر « فرخنه »
 (۳) که آهم از شهر گرفته می شد و روسناهای چند را سیراب
 می کرد تا به « فرخنه » می رسید و آنرا نیز مشروب می ساخت .
 نهری دیگر باسم نهر کسنه « آن هم از شهر می آمد و قریب
 را سیراب می کرد تا به « کسنه » می رسید و آنرا هم سیراب

می کرد ، نهری دیگر موسوم به « رامیشه » (۱) که از شهر می آمد و روستاها را سیراب میکرد تا به « رامیشه » می رسید و آنرا هم آبیاری می کرد . نهر « فراور سفلی » که از شهر گرفته می شد و روستاها را سیراب می کرد تا به « فاراب » می رسید و آنرا هم سیراب می کرد . نهری معروف به « اروان » که آن هم از نهر گرفته می شد و روستاهای بسیار را سیراب می کرد و بعضی موسوم به « آب » (۲) می رسید و آنرا نیز مشروب می ساخت . نهری دیگر با اسم نهر فراور عایا که از شهر می آمد و روستاهای چند را مشروب می کرد و به « اوبوقار » می رسید و آنرا هم سیراب می کرد ، نهر دیگری با اسم نهر خامه (۳) که از شهر گرفته می شد و روستاهای بسیار را سیراب می کرد تا بجایی با اسم « خامه » می رسید و آنرا هم مشروب می ساخت ، باز نهری دیگر با اسم « تنکان » که آنهم از شهر می آمد و چند روستای را سیراب می کرد و بموضع « ورکته » (۴) می رسید و آنرا هم مشروب می ساخت ، نهری با اسم نهر « نوکنده » (۵) که آنهم از شهر گرفته می شد و چند روستا را سیراب می کرد تا می رسید بمحل موسوم به « نوباغ الامیر » و آنرا هم سیراب می کرد . آنچه از نهر سند افزون می ماند در نهری معروف به « الذر » جاری می شد و آن نهری بود که رض بخارا را دو نیمه می کرد ، بیشتر این نهرها را یاری کشتی هائی بود و آب بسیار داشتند و همه از نهر داخل حایط بخارا از حد طاووس گرفته می شدند تا اینکه بشهر می رسیدند و بهمین

جبهه آبادی اطراف بخارا بسیار بود و بهم بوسه و زمین بی کشت در آن دیده نمی شد (۱)



۲ - سمرقند در زمان رودکی

از چگونگی سمرقند در زمان رودکی آنچه به ما رسیده کمتر از آنست که در باب بخارا رسیده است چه بخارا در آن زمان بزرگترین شهر ماوراءالنهر و پایتخت آل سامان بود و سمرقند شهری از درجه دوم ، هر چند که پیش از آن سمرقند را بر بخارا پیشی و فزونی بوده است ، با این همه میتوان دانست که سمرقند در زمان رودکی چگونه بوده است :

شهر سمرقند در میان جاگه وسیعی واقعست که **موقع سمرقند** در زمان رودکی با اسم ایالت سغد معروف بود و در این زمان با اسم ولایت سمرقند خوانده میشود ، سغد از قدیمترین شهرهای ایران و شاید کهنه ترین شهر ماوراءالنهر بود و ازین حیث با کهن ترین شهرهای ایران برابری میکرد و بهمین جهت تمام ممالک ماوراءالنهر را در زمانهای پیش از اسلام بمناسبت اسم این شهر « سغدیان » میخواندند و رود جیحون آنرا از ایالت « باختریان » که در جنوب سغدیان بود جدا میکرد و آخرین ایالت ایران در اقصای شرق بود ، این ایالت جایگاه مردمی از دو نژاد بود نخست نژاد سغدی بقول مورخین و عامای جغرافیای یونان که ظاهراً از همان نژاد ما بوده اند و دیگر طوایفی چند از نژاد

«سک» یا «اسکیت» که نام استان «سگستان» و بعضی از نواحی
 مغرب خراسان نیز بر آنکند میبود نژاد سغدی مردم روسا و دهقانان
 آن ایالت را تشکیل میداد و ایالت سغدیان حد فاصل میان نژاد ایرای
 و نژاد «سک» بود، اراضی خوی این ایالت را رود سغد یا رود
 زر اهدان سیراب می کرد و از قدیم سیراب حاصل خیز بود.
 پایتخت این ایالت از زمان اسکندر مقدونی در تاریخ با نام «مرکند»
 (۱) یا «مرکوند» (۲) معروف بود که ظاهراً همان سمرقند
 باشد و از همان زمان شهرت این شهر بواسطه همه بازارهای آن
 بود. حد این ایالت از سوی شمال بسیر دریا می رسید و فلاورون
 آریاوس (۳) مو ح برای قرن دوم میلادی گوید (۴) که در
 ساحل سر دریا در ایالت سغدین هفت قلعه بود، از آن جمله قلعه ای
 نام کورشه (۵) که کورش بزرگ پادشاه هخامنشی ساخته بود
 و نزدیک آن اسکندر مقدونی شهرتی نو با نام اسکندرسته (۶)
 ساخت. در زمان اشکانیان و ساسانیان ایالت سغدیان بهمان حالت
 نهاد تا اینکه پس از استیلاست مازیان سه ایالت سمرقند (یا سغد)
 و بخارا و فرغانه منقسم گشت و امروز بچهار ناحیه منقسمت:
 فرغانه، زر افشان، سمرقند و بخارا، مردم سغد را زبان و خطی
 جداگانه بود با نام خط و زبان سغدی که هنوز آثاری از آن
 بجا مانده است.

در زمان رودکی ایالت سغد بفرما بک کلت از سغدیان قدم
 را درس داشت، از سوی شمال و شمال شرقی بسیر دریا و از
 سوی مشرق بولایت فرغانه و از سوی مغرب و جنوب ایالت بخارا

Flavius Arrianus ۱ Marakunda ۲ Marakanda ۱
 Aleksandrecata ۳ Kurecata ۴ اصل دوم ۵

پیوسته بود . سطح این ولایت هشتاد و یک هزار و نهصد جریه
 مربعست ، و از جانب جنوب و جنوب شرقی سلسله کوه های بلند
 از سوی مغرب تا انتهای وسیع معروف به « قزل قوم » آنرا در
 مرگرفته است ، کوه های جنوب سمرقند از سه سلسله جبال
 فراهم شده است ، نخست سلسله کوه ساسایست که از پنججبال زر
 افشان آغاز می شود و بسوی خاور کشیده است ، سلسله دوم
 کوه های زرافناست که از همان پنججبال آغاز می کند ، سلسله
 سوم کوه های « حصار » است که از کوه زرافسان منفرع میگردد
 و میان ایالت بخارا و ایالت سمرقند جا بست . این سلسله کوه
 چون بسوی خاور رود از کنار رود « سنگزار » بگذرد و
 نام کوه « مالگوزار » یابد و چون از آنجا باز باختر کشیده
 شود و از اطراف شهر « دیزخ » بگذرد تا ایالت بخارا رسد و کوه
 « نورآتا » نامیده شود از جانب شمال شرقی شاخه های کوه « تیان شان »
 در ایالت سمرقند نیز وارد شود ، در میان سر دریا و کوه
 مالگوزار همواره بیابان فراخی بوده است که امروز باسم
 « چول مرزا » و یا « آچ و آلا » معروفست ، زمین این بیابان فراخور
 کشت و زرعست ولی چون آب بر آن نمی نشیند بی کشت مانده
 است و این بیابان از سوی خاور میان « قزل قوم » پیوسته میشود .
 میان قزل قوم از سوی جنوب اندکی بلندترست و خندبن رشنه
 کوه در آن هست که امروز باسم « بوقان داغ » و « ارسلان داغ »
 و « جیتی داغ » و « سلطان و بس نا » معروفست .

نسک زاری در اطراف سمرقند هست که امروز باسم
 « کول نمک » معروفست و مانداری سی کباو بطول دارد و از

ان در زمان حاضر نزدیک بدویست هزار یوت نمک در سال فراهم میشود. در کنار این نمکزار معدن گناهائیت برای شقای بعثت. بیماریها که هر سال در تابستان جمعی کثیر بد آنجا میروند و این نمکزار نزدیک صدوهفتاد و طر از سطح دریا بالاترست. هوای سمرقند در دشت ها تابستان بسیار گرم باشد و بسبب همین گرمی از مرداب های آن ایالت بخار بسیار می تراود و بعضی بیماریها همچون تب و لرز فراهم میکند. در کران کوهها هوا اندکی سرد ترست و رطوبت بیشتر و زمستان ددازتر میشود. علت غوری که آماسی در گلوی انسان باشد درین ایالت ماوراءالنهر بسیارست و ظاهراً سبب آن آبهای آهکیست و نیز مرض رشته در آنجا شیوع دارد و سبب آن نیز آبست چه جرم این مرض جانوریست خرد که با آب بدن انسان اندر آید و در آنجا بزرگ شود و باند زه یک گز رسد و پس از آنکه نیرو گرفت آرام از بیمار بگیرد و درد بسیار فراهم کند و هم در میان پوست و گوشت ریم آورد و از زمانهای باستان در ایران معمول بوده است که آن کرم را بتدیر از منافذ بدن برون می آوردند.

در ولایت سمرقند در وسط تابستان باد گرمی وزد که درین زمان آنرا « گوم سیل » خوانند و ظاهراً در زمانهای باستان « تب باد » می گفتند و معمولاً با گردبادی آغاز کند و زیبا آن « قزل قوم » می وزد و مخصوصاً گیاه هارا آسیب بسیار رساند و بر گیاهای درختان را پیش مرد.

وادی سغد که شهر سمرقند در آن بود صحرائیست خرم و

حاصل خیز و دشتی گشاده و جیهانی در کتاب خود آورده بود که دشت سفد چون چهرهٔ مرد مست که سر آن « بومجکت » باند و پاهای آن « کشانیه » (۱) و کمر آن « اوفر » و شکم آن « کبوزنجکت » (۲) و « ترنسفی » و دستهای آن « مایمرغ » (۳) و « بوزماجن » و گشادگی آنرا شصت و سه فرسنگ در چهل و شش فرسنگ نهاده بود و برترین شهر آن را سمرقند می دانستند و سپس نسف و کشانیه و دیگری گفته است که قصبهٔ این وادی سفد « اشبخن » (۴) بود (۵) و آخرین حد خاک سمرقند اسیدجیب (۶) « اسیشاب » بود (۷) و تا شهر بخارا سی و هفت فرسنگ مسافت داشت (۸) و تا اسروئنه که مملکت افشین بود سی و پنج منزل بسوی مشرق بود (۹) .

محصول سمرقند زمستان در سمرقند برف بسیار میفند و بهمین جهت در بهاران باران بسیارست و زمین سمرقند در متهای خرمی و شادابست ولی بهار طولانی نیست و از اوایل ماه سوم بهار تقریباً زمین خشک میشود . در ربگستانهای سمرقند گیاهان سبب بامانی بسیارست و در کوهسارها زولفی و تازلبفون و زرشک و در نه دا صنوبر و اورنگی و عصای موسی بسیار می روید . انبه و انگور و میوه های دیگر نیز در ایالت سمرقند فروان و خواست .

در کوهستانهای آن از جانوران وحشی گوزن و غزال و آهو

۱	Kocnerye	۲	Kabuzanjakas	۳	Maymarp	۴	Eetixan
۵	- انفسی ۲۶۷	۶	Asbijab	۷	- بقوی ۲۰۵	۸	- ان دقیه ۳۲۵
۹	- قوی ۲۹۳						

و عقاب و شاهین و کاخات بسیارست .

مهم ترین پیشه مردم سمرقند از زمانهاے باستان روسائی بوده است و چون حال سمرقند یعنی از دیگر ایالات، اورا انهر آب دارد همواره آبادان تر از سایر نواحی وده است . در جیائی که زمین پست و آب فراوان باشد شالی کاری بسیارست و برنج سمرقند درین زمان حدانست که هر سال دو میلیون و نیم پوت برنج بجای دیگر می برند . در جائی که آب کم و زمین بلند باشد گندم می کارند و این برنجه سباز . قسم اعظم زمین سمرقند را گندم می کارند و پس از آن کشت جو و نالی و ارزن و شادانه و جواری و ماش و ککنجد نیز معمولست چنانکه امروز نزدیک چهار صد هزار حریب از زمین سمرقند کشتزارست و ازین مقدار دوست هزار حریب را بکشت یونجه و دست هزار را بکشت گیاه های روغن دار و باز ماده آترا بکشت گندم و غلات دیگر بکار می برند .

نبه کارے نیز در حال سمرقند بسیارست و نزدیک ده هزار حریب زمین ببه زارست و هر سال نزدیک سصد هزار پوت ببه بک کرده ار سمرقند می برند و ار ببه شاه روغنی می گسرد که آرا روغن حکید . می خوانند و از ببه آن کجابه رای سنور می سازند که از آن هم بجاشای دیگر می برند .

دیگر محصولی که در مرز سمرقند بسیارست سبزی و صبهی کاریست زیرا که هرای آن دار رای سبزی و موه بسیار سبز گارست و بساتن خوراک مردم سمرقند از سبزی و میو دانست

و هر سال مقداری کثیر خربوزه و هندوانه و کلم و پیاز و شامقم و چندر از سمرقند می برسند ، مخصوصاً انگور سمرقند فراوان و خوبست و شراب موین و دوشاب بسیار می دهد چنانکه درین زمان هر سال نزدیک یک میلیون و بانصد هزار بوت موین از سمرقند می برند و جز آن مقدار بسیار غولک و سیب قاق و گوز و پسته و بادام می فروشند .

پرورش کرم پيله نیز از قدیم در سمرقند بسیار منداول بوده و اینک پسته عمده تاجیکان سمرقند پيله دارست و هر سال هفتاد و پنج هزار بوت امریشم در سمرقند فراهم می گردد . چهار بنا داره نیز از قدیم در سمرقند ، و هنوز پرورش گوسفند و کاو و اسب منداولست .

اما از حیث محصول معدنی نیز ناحیه سمرقند توانسگرت و مخصوصاً زغال سنگ بسیار دارد و درین زمان هر سال نزدیک هفت صد هزار بوت زغال سنگ در خاک سمرقند بدست میاورند و بجز آن کچ و گسل سفید و زاج و نونا در و سنگ ساختمانی نیز در آن ایالت بسیارست و در منبع رود زرافشان زرشوئی نیز معمواست . صنایع دستی از قدیم در سمرقند بوده است ولی بیشتر برای رفع حاجت مردم آن بوده و شهر سمرقند مخصوصاً مرکز سودا و تجارت بود و در آن زمانهای قدیم زر گترین مرکز سودا گری و ازراء شهر دهمار می رفت .

از جمله مشغلات معروف سمرقند کاهه بوده است که از آجا بسار اقطار می بردند (۱) و نیز از مباح معروف آن بوده

است جامه‌های سیمکون و سمرقندیه و دیگ‌های بزرگ از مس و مرتبان‌های خوب و چرم انبر و رکاب و دغا‌های ستور و تسه‌ها (۱) در ناحیهٔ ینم و در کوه‌های ساودار (۲) در اطراف سمرقند آه‌های گرم و سرد بود و چغندای بود که چون در تابستان گرما فزونی میکرد بیخ می بست مانند سنون و از هم بریده میشد و در زمستان آب آن گرم میشد و چرندگان را در زمستان بد آنجا می بردند (۳).

میان سمرقند و نزدیک‌ترین کوه‌ها نزدیک مرحاتیک سبک بود جز آنکه کوه کوچکی بشهر پیوسنه بود با اسم « کوهک » که دامنه آن با دیوار شهر پیوسنه بود و نیم میل کشیدگی داشت و سناک‌های ساختمان شهر را از آنجا می آوردند و نیز گمانی که در ظروف بکار بود و نیز موزه و زجاج و غیره از آن می آوردند و می گفتند که سیم و زر نیز در آن هست جز آنکه در آن کار نمی کنند (۴).

یکی از بازارگسانی‌های مردم سمرقند، برده فروشی و مخصوصاً فروش غلامان و کنیزکان ترک بود چنانکه بعقوبی گوید (۵) که: « جعفر البخکی مرا گفت که معتصم مرا در زمان مأمون (۱۹۸ - ۲۱۸) بسمرقند نزد نوح بن اسد برای فروش ترکان فرساده و من هر سال گروهی نزد وی می بردم »
 قود مردم سمرقند در همهٔ اسمعیله و مکره و دینار بودند

۲ - Siva Jar

۴ - - - - ۲۱۹

۱ - انقادی - ص ۳۲۵

۳ - اسطخری ۳۱۳

۵ - ص ۲۵۵-۲۵۶

درمهایی دانند معروف به «محمدیه» مرکب از آهن و مس و سیم
و جز آن (۱) .

در زمان حاضر جمعیت ولایت سمرقند نزدیک
مردم سمرقند پنصد و شصت هزار نفر است که بیست و هفت درصد

آن از نژاد ایرانیست که امروز به اسم «تاجیک» خوانده می شود
و ازین گروه پنصد و بیست و سه هزار نفر مسالم و بیست و دو هزار
نفر نرسایان و دوازده هزار نفر یهودند و بازمانده از مذاهب دیگر
ولو در زمان روسکی و هم در زمانهای پیش از آن بیشتر مردم
سمرقند از نژاد ایرانی بوده اند و اصلاً این ابالت ابالت ایرانی
بوده است و بهمین جهت تمدن و زبان عمومی مردم سمرقند تمدن و
زبان ایران بود و هنوز تاجیکان سمرقند در تمدن بر سایر اقوامی
که در ادوار بعد آمده اند برتری و پیشی دارند، تمام روستائی
و سواگیری و صنایع سمرقند بدست همین تاجیکانست و مخصوصاً
تاجیکان بخارا بنعصب در دین و آئین باستانی اجداد خویش و رسوم
ملی نیاکان خود شهره اند و از قدیم بدین خوی ممتاز بوده اند .
چند خانوار از لولیان هندوستان نیز در سمرقند اقامت دارند
که ظاهراً از زمانهای باستان در آنجا بوده اند .

شهر سمرقند درین زمان نزدیک بنجاه و نه هزار نفر جمعیت
دارد ولی در زمانهای پیشین جمعیت آن به مراتب بیشتر بود مخصوصاً
در زمان رودکی و در عهد ساسانیان یکی از بزرگترین شهرهای
«اوراالنهر» شمار بهرقت چنانکه با وجود تنزل گویند جمعیت آن

در قسۀ مغل نزدیک پانصد هزار نفر بود .

در زمان رود کی مردم سمرقند همه پارسی زبان بودند و تفاوتی در زبان ایشان با زبان سایر مردم ماوراءالنهر نبود جز آنکه حرفی

بکار می بردند میان کاف و قاف و « بکردم » را « بکردکم » و

« بگفتم » را « بگفتکم » می گفتند که کاف در آن نزدیک بقاف

بود و در زبان ایشان سردے بود (۱) و زبان مردم سمرقند و بخارا

و مرواز زبان سایر مردم خراسان و ماوراءالنهر از همه بدتر بود

و اهالی سمرقند را بجز تعصب دینی تعصب هائے دیگر بود (۲) .

مردم سمرقند بیکوئی و رزات معروف بودند و در مروت

و تکلف زیاد روی می کردند و ازین حیث فزونی بر دیگر مردم

خراسان داشتند تا جائی که اجحاف باموال ایشان می رفت . (۳)

مردے که با فرزانیگی و ادب و معرفت بمردم خراسان بودند نزدیک

از خلفا رفت و خایفه و بـرا از مردم خراسان پرسید و گفـت

کیانند که به از همه میزبانی کنند گفت مردم سمرقند (۴) :

چه می از نصرا در زمان رود کی در سمرقند بوده اند و در روستای

ساودار از توابع سمرقند آبادی مخصوصی داشته اند باسم «وزکرد» (۵)

از خصال مردم سمرقند آن بود که بسیار بندشوارے

یگامگان را بخود می پذیرفتند و در دلیرے شهره بودند و در جنگ

۲- المقدسی ۳۳۶

۴- ان فقیه ۳۱۹

۱- المقدسی ۳۲۵

۳- اصطحری ۳۱۸

۵- اصطحری ۳۲۲

بسیار صبور چنانکه در مغازی مسلمانان چندبار آن شهر را گشادند و دو باره دلیران سمرقند شوریدند و سر از پیمان باز کشیدند (۱) .

شهر سمرقند ۹۷۵ متر از سطح دریا بلندتر است

شهر سمرقند و بهمین جهت هواى معتدل کوهستانی و سرد و سازگار دارد . سمرقند نو در مجاورت سمرقند قدیم ساخته شده و در ۶۸ درجه طول جغرافیائی گرینویچ (۲) است (۳) و فقط در مران آن و شهر قدیم باغی هست و شهر زمان رودکی در فسنمزل بسال ۶۱۶ ویران شد و بقول بطليموس در ۱۱۲ درجه طول بود (۴) و ابن ماجل سمرقند امروز از توابع آن بود که پس از ساخته شدن شهرى دیگر بجای همان شهر قدیم در زمان امیر تیمور گورکن بار دیگر ویران گشت و این شهر امروز بسال ۱۲۸۸ قمرى بنامد و در میان آن میدان بزرگی باسم میدان «ربکسان» برپاست که در زمان آتاتانی سمرقند قدیم که این محل جزو روسای آن بوده است همین نام را داشته . در زمان رودکی ظاهراً شهر سمرقند و اطراف آن چهار هزار و ششصد و بیست و نه جریب بوده است . در کتب قدیم ایران بنام این شهر را بکیکاوس از سلسله کیان نسبت داده اند (۵) . در هر صورت بعضی قرائن هست که شهر سمرقند از قدیمترین آبادیهای ایران بوده است چنانکه در بعضی غارهای اطراف آن استخوانهای انسان یافت میشود (۵)

Greenwich - ۲

۱ - یغری ۲۰۳

3—G. E. Gerini-Rescarches on Ptolemy's Geography of Eastern A a-London 1909-p.19

۲ - سر ۹ - ص ۱۲

۳ - سر ۹ - ص ۳

و البته آن از زمان است که انسان در غار یزبسنه است و هنوز شهر نشین نبوده و مربوط زمانهای پیش از تاریخ است .
در وجه نسبه این شهر بسمرقند چند قول آورده اند : در سرهان قاطع در لغت سمر کند مسطورست که سمرقند معرب سمر کندست و معنی ترکیبی آن ده سمرست و سمر نام پادشاهی بوده از ترك و ترکانده را « کند » میگویند و این ده را او بنا کرده بوده است و مرور ایام شهر شده .

قول دیگر آنست که مؤلف سمریه از کتاب المسالك الممالک آورده (۱) و گوید « سمر بانر » نام پادشاهی از اطراف فرغانه و هاک کاشغر بود و چون با مردم آن دیار دشمنی داشت بدین ناحیه آمد و دیوارهای شهر را بکند و آسرا بهمین جهت « سمر کند » گفتند و چون تازیان بدانجا آمدند « سمرقند » گفتند .

وجه سوم آنست که هم مؤلف سمریه از تاریخ طبرستان آورده است (۲) که « سمر » نام پادشاهی این شهر را بنا نهاد و « کند » نام گروهی از مردم ترک بود که نخست درین دیار گرد آمدند و نام شهر « سمر کند » شد و بعد « سمرقند » .

وجه چهارم آنست که هم مؤلف سمریه آورده (۳) و گوید در حدیثی از سمرقند چشمه آبست که « سمر » نامشخصی آرا کرده است و مردم نخست گرد آن جسمه مبارک کردند و بدین جهت نام این شهر را « سمر کند » نهادند و بعد سمرقند بدل شد .

وجه دیگر آنست که از لغات اروپائیان عرب آورده اند که یکی از لغات ترمین سبزه سازی های معمول مؤلفین عربست و ز

آن جمله یاقوت در معجم البلدان (۱) گوید : سمرقند را در زمان
 تازی سمران (۲) گویند و از بناهای ذوالقرنین شمارند و ازهری
 گوید که آنرا « شمراب و کرب » ساخت و آنرا « شمرکنت »
 نامیدند و معرب کردند و سمرقند گفتند ، مفتح در « کتاب المتقد
 فی الایمان » در تاریخ پادشاهان یمن از آن ذکر کرده و گوید
 که چون « ناشر » بمرد پس از و کشورش به « شمر بن افریقیس
 ابن ابرهه » رسید و بیاض هزار نفر سپاه گرد کرد و عراق
 اندر شد و « ویشناسف » باطاعت او تن داد و دانست که وی را
 یارای او نیست از بسیاری سپاه و شدت صولت او و وی از عراق
 بسوی چین رفت و چون در راه بسفند رسید مردم آن دیار گرد
 آمدند و در سمرقند متحصن شدند و او ایشان را شهر بند کرد از
 هرسوی تا اینکه دیگر ایشان را امان نماند و بسیاری از ایشان
 را کشت و شهر را ویران کرد و آنرا « شمرکند » نامیدند یعنی
 ویران شده شمر و تاریخ آنرا معرب کردند و سمرقند گفتند و
 دلیل خراسی در قصیده ای که در آن افشار می کند و کمیت
 را رد می کند و ذکری از تاجه می آورد گوید :

هم کتبوا الکتاب باب مرو و باب الصین کاندوا الکام
 وهم خربوا سمر فدا سمر وهم شرسوا هنالك البینا

و شهر آهنگ چون دامت و با مردم خود از تسنگی در راه مردم
 و سمرقند هم حیان و ران مانند تا اینکه « تسع الاقرن بن ابی مالک
 ان ناشر » پادشاهی رسید و او را اندیشه جز کشتن اسقام نپایس

شمر نبود که در خاک چین هلاک شده بود و سپاه گرد کرد و آماده شد و با سپاه خود بسوی عراق رفت و بهمن بن اسفندیار بناو بجنک بیرون آمد و او را اطاعت کرد و بسوی خراج داد تا اینکه او بسمرقند رسید و آنرا ویران یافت و بنای آن فرمان داد و آنجا ماند تا آنچه نکوئی توانست بجای آورد و رفت تا اینکه شهرهای گشاده رسید و نیت را بنا کرد پس آهنگ چین کرد و کشت و اسیر کرد و سوخت و باز کشت و بسوی این قصه درازست و بز گویند سمرقند از بنای اسکندرست و همین مکتب را ابن فقیه هم آورده است (۱)

مؤلف سمرقند از کسب آثار البلاد می آورد (۲) که جست بنای قلعه سمرقند را کبیکوس بن کبیباد کرد و آغاز بنای این شهر ازوست و گویند که گرشاسب در آن زمین بگذشت و کسب بسیار در آن یافت و آن زر را بعمارت این قلعه بکار برد و بار دیگر میان ترکستان و ماوراءالنهر دیوار کشید و عمارت دوم از ماک « نبع » است و ماک تبع پادشاهی بود که در یمن و عربستان بود و این شهر را بگشاد و عمارت سوم از اسکندرست و گرد قلعه سمرقند دیواری جدا نامه نهاد و آن دیوار را اینک « دیوار قیامت » گویند و سبب بنای آن دیوار چنین بود که در زمان جنک و لشکر کشی مردم اضرای شهر بیرون دیوار گرد آیند تا هم بیوندند و با هم یار شوند و در امان باشند و در زمانهای بدین مردم باشها و خضاهای حید را

در درون دیوار اسکندر ساخته اند و آنجا آباد گشته است . در
 زمانی که فریدون کشور خویش را میان پسران خود امرج
 و سام و تور بخش کرد و هندوستان را بسلم داد و توران زمین
 را بتور و ایران زمین را بامرج و در میان کشور تور و ایرج
 رود جیحون یا آمویه را حد فاصل قرار داد و خواست که
 مرتور را قلعه ای سازد در زمین سمرقند نقش قلعه و دیوار باستانی
 آن بطر آمد بر مالای آن دیواری دگر بنیاد کرد و افراسیاب
 ترك چون بر منوچهر پسر ایرج چیره شد و توران زمین را بدست
 اندر گرفت همان مقام تور را تمارت کرد و آنجا قرار یافت
 و در بعضی کتب تاریخ نوشته اند که شهر بن الحارث قلعه سمرقند
 را ساخته است .

شهر سمرقند در زمان رود کی دوازده فرسنگ دوره داشت
 و در آن یستاهها و کسزارها و آسیابها بود و دوازده دروازه
 داشت و از هر دروازه دگر یک فرسنگ بود و بالای
 دیوار شهر طاقها و برجها بود برای جنگ (۱) و هر دوازده
 دروازه از آهن بود (۲) ، با از چوب دو انگه (۳) و در میان هر
 دو دروازه سرائی بود براسه نواب شهر و چون کسزار هائے
 بر روی شهر حمله می نمود در رض می رسید و در رض هم باها و
 از راه رود و در حصار حریب زه بن کسزار هائے روستائے سمرقند
 در آن حارب (۵) ، اما داخل شهر سمرقند چهار

۱ - - - - - ح - ۵ - ۱۲۲ و آن هتته ۳۲۵

۲ - - - - - ح - ۳ - آن هتته ۳۲۵ ۳ - - - - - ح - هتته امانان ۱۲۴

دروازه داشت و ساحت آن دو هزار و پانصد جریب بود و در آن مسجد جامع و کهنه‌تر بود و همانجا بود که سامانیان پیش از آمدن بخارا در آن بودند و نهر سند درین قسمت از شهر جاری بود و سدی عالی از سنک بر آن ساخته بودند (۱) و هیچ خاه از آب سند تهی نبود اگر هم اندک بود و نیز هیچ سراسی نبود که بوسنای ندائت چنانکه چون بر فراز کهنه‌تر سمرقند می‌شدند براهی شهر بواسطه پوشیده شدن از ماشینها پدیدار نبود. اندرون بازار سمرقند شهری بزرگ بود و در آن نهرها و جویها بود و چشمه‌ها و کهنه‌تر دره بود از آهن و در اندرون آن دگر دره نیز از آهن (۲)

در آن زمان می‌گفتند که از سمرقند شهر می‌توان صفای و ناز تر و نیکوتر در گیتی بود و «حصین بن المنذر قائمی» در تنبیه آن گفته است که از سزی چون آسمان بود و کاخهای آن چون سنار گسا و بهرهای آن چون گهکشان و دیوار آن چون حورئید و اصمعی گفته است که بر در سمرقند محیط حمیر می‌نوشه و در که میان این شهر و شهر صناعا هزار فرسنگ است و میان بغداد و افریقا هزار فرسنگ و میان سگستان و دریادوست فرسنگ و میان سمرقند و ارمیش هفده فرسنگ (۳)

الهمدسی گوید (۴) : که سمرقند در پایتخت و بهشت و مردم آن از اهل سنت جز آنکه در مردم و هوای آن سرد است

۱ - معجم البلدان - ج ۵ - ص ۱۳۳ ۲ - معجم البلدان - ج ۵ - ص ۱۳۵

۳ - معجم البلدان - ج ۵ - ص ۱۳۵ و ان تنبیه ۲۶ -

که با بیگانهگان جفا جویت و در میان سمرقند شهرستان آنست که چهار دروازه دارد : دروازه چین ، دروازه نوبهار ، دروازه بخارا و دروازه کش (۱) و دروازه نوبهار و دروازه بخارا را این قصه (۲) در اسروشنه و در آهن نوشته است و رض آنهنت دروازه دارد : دروازه قداود (۳) و دروازه اسپسک (۴) و دروازه سوختین (۵) و دروازه افشینک یا افشینة و دروازه کوهک و دروازه ورستین (۶) و دروازه ریودد (۷) و دروازه فرخشبد (۸) ، بناهای آن از گل و چوبست و آبادترین جای آن راس الطای نامند و مسجد جامع نزدیک کهنه‌دزست و بزرگترین بازارها در رین باشد و در شهر حندقست و آب بر آن اندر آید در مجرائی از سرب بالای حندق (۹) .

اسطخرمے گوید : (۱۰) هر گس بسمرقند می رفت چشموی بر کوهپای حالی از درخت و صحراهای ما بر میفاد .

زندانیان و دارالاماره سمرقند در کهنه‌دز بود و چهار دروازه شهر را بدن بریب ساخته بودند : دروازه چین از سوی مشرق ، دروازه و بار از سوی مغرب ، دروازه بخارا از سوی شمال و دربار کس از سوی جنوب . مسجد جامع در میان شهرستان بود و از کهنه‌دز و کوه در راهی گناده بود و در شهر سال نیز دارالاماره ای که در آن بود چنانچه در دارالاماره که در

۱	المدین	۲۶	۲	۳۲۲
۲	Gracia	۳	Esbaek	۵
۶	Valencia	۴	lidad	۸
۶	المدین	۶۰	۵	۲۵۴

گنبدز بود . اما رض سمرقند از ورای وادی سفد از محای
 موسوم به « افشیه » (۱) بر دروازه کوهك آغاز میکرد و گرد
 ورسنان (۲) می گشت و پس از آن دور فك (۳) و از اینجا
 دروازه ربودد (۴) و از آن پس دروازه فرخسید و پس بر
 دروازه قدارد کشیده می شد و پس بوادی سفدمندمی شد و وادی
 سفد رض سمرقند را چون حندقی بود و از سوی شمال آسرا
 احاطه میکرد و دوره دیوار رض نزدیک بدو فرسنگ بود .
 بازارهای سمرقند همه منتهی بمحل راس الطاق می شد و بازارها
 و راهها و محلات شهر همه بدین محله منتهی می شد و در اطراف
 آن محله کاهها و بساها بود و راهی با حاه ای نبود که در
 آن آب روان نبود اگر هم اندک بود . بیشتر از بازارها
 و دکانهای شهر سمرقند در رض آن بود . اگر اندکی که در
 شهرسنان بود و در آن زمان سمرقند نیز گسرین مرکز تجارت و جمیع
 سوداگران ماوراءالنهر و دوزخ آنجاماع سایر شهرهای ماوراءالنهر
 می بردند و با زمان اسمعیل بن احمد سمرقند دارالاماره و راه النهر
 بود و از آنجا به جزایر هل کردید (۵) .

اصطخرس گوید (۶) در دروزه کس در سمرقند عیالیه ای
 ز آهن دم که در آن کبابه ای بود و مردم در سمرقند که
 زان و خط چهارست و بارب می دانند که نام شهر است
 از مع المند و در آن ک که بوسه اند که از شهر سمرقند

۱ - Afriyat - ۲ Varesnia - ۳ Fanak - ۴ Kivad

۵ - اصطخری - ۳۱۶-۳۱۷ ۶ - ص ۳۱۱

هزار فرسنگست و کتابت آن کتیبه از زمان تبع بود و در زمان اقامت من فتنه ای بسمرقند روی داد که این در سوخت و آن کتابه از میان رفت و این دروازه را ابوالمنظور محمد بن اقعان بن نصر بن احمد بن اسد هم چنانکه بود دوباره از آهن ساختن آنکه آن کتیبه از میان بشد. خاک سمرقند از بهترین و خشک ترین خاکهاست جز آنکه هزار بسیار از آنهاست روان بر خیزد و در گوی و برزنها پیستد و درخت بسیار دارد (۱) تمام شهر سمرقند گوی و برزن و محلات و راهها بود و معابر آن بجز اندکی پوشیده از سنگ بود (۲).

بر یکی از دروازه های شهر سمرقند ظاهرا کتیبه ای بود از هانیشیان (۳).

از زمانهای بسیار قدیم همواره شهر سمرقند در نیکوئی معروف بوده است چنانکه ابرمندر هشام بن السائب الکابی گوید که چون قتیبه بن مسلم بر فیروز بن کسری یزدگرد هنگام فتح خراسان چیره شد دخترش « شاهفرند » (۴) را بگرفت با وی سبدهای بود دستی و آنرا به حجاج بن یوسف فرستاد و حجاج وی را بولید بن عبدالملک برد و ازو بزیدالناقص زاده شد و حجاج آی سبدهای را بشکست و در آن نوشته ای پارسی یافت و زادان فروخ بن بیری الکسکری را بخواند و وی ترجمه کرد و در آن چنین یافت: « بسم الله المعور » قباد بن فیروز اقلیم خود را تعین داد و آنها را خاکها را وزن کرد تا اینکه خویش را شهری سازد که در آن

۱ - اصطخری ۳۱۸ ۲ - اصطخری ۲۱۹

۳ - اربیع ۲۰۵ ۴ - Cal.arend

فرود آید ، پس آغاز کرد از عراق ^{که} ناف اقلیم او بود و
 خرم ترین جایها را سیزده حایه یافت : مدائن و شوش و جندی
 ساور و نستر و ساور و اصفهان و رے و بلخ و سمرقند و
 باورد و جایگاهی بنهاولند با اسم « روز آور » (۱) و ماسبدان و مهر
 جانفندق (۲) و نل ماسترو ، ، سبک ترین آبهای اقلیم خود را
 ده آب یافت : آب دجله و فرات و آب جندی ساور و ماسبدان
 و بلخ و سمرقند و قزوین و آب سورا (۳) و چشمه‌ای در
 فرماسین و آب « ذات المعطایر » و آب « فنجانی » قریب « تاج ماسبدان »
 (۴) و هارون الرشید میگفت : « جهان چهار منزلت که بر سه از
 آنها فرود آمدیم : یکی دمشق دو دیگر رقه و سوم رے و منزل
 چهارمین سمرقند » (۵) و نیز اغلب از مولقبین آن زمان نوشته
 اند که در جهان بقاعی خرم تر و نزه تر از سمرقند و کهندز
 آن نبود (۶) .

داخله حایط سمرقند پنج هزار حریب بود و شهرستان آن
 در هزار و پانصد حریب (۷) .

شهر سمرقند را دیواری نزرک بود که ویران شد و
 هرون الرشید (۱۷۰-۱۹۳) ارا باز دیگر ساخت (۸) .
 قسمت اعظم ابات سمرقند از رود سفد
 رود سفد در سمرقند
 یا رود زر افسان سراب می شود . این

۱ - Ruzāvar ۲ Mahrjanqoʻq ۳ Sura

۴ - ان فقیه ۲۰۹-۲۱۱ ۵ - ان فقیه ۲۷۳

۶ - ان فقیه ۱۰۵-۱۰۶ یعقوبی ۲۹۳ ۷ - ان فقیه ۳۲۶

۸ - یعقوبی ۲۹۳

رود از کوه هائے زرافشان روان میشود و آبهای بسیار در آن
می ریزد و در وادی زرافشان و سمرقند و بخارا حوضها و نهرهای
بسیار از آن میگیرند . نخسب این رود از یخچالهای کوه زرافشان
برون می آید و از خاک بخارا می گذرد و «صحرای «قرا اول»
قرو میشود و مردانهای بسیار فراهم می سازد . در آرای این
رود در دیک ششصد کیلو متر است که سصد و هشتاد کیلو متر آن
در خاک سمرقند و بازمانده آن در خاک بخارا رواست . درین زمان
از رود سصد هشتاد و سه جوئے یا نهر نزرک گرفته اند و دوسب
هزار حریم زمین را سیراب می کنند .

اندکی از خاک سمرقند را بز رود سنکرار و اندکی
راهم سر دریا مشروب می سازد .

اما رود سعد و بازار افسان که آنرا در سمرقند «کوهک»
نق نامند آب بسیار دارد و از میانه کوه جنوبی و کره شرقی جاری
میشود و بیش از آب آن از کوه هائے سرخست و از چشمه ای که
آنرا «کول اسکندر» میخوانند و در سمرقند از آن جوها و
نهرها ساحه اند ، بهری نزرک از آن رود در شهر سمرقند روان
بود و بر آن سدسے عالی از سنگ ساخته بودند که آب بر آن
ردان بود تا اینکه شهر اندر می شد از دروازه «کش» (۱) و
روی آن هر را تمام از سوب ساحه بودند و در خندق شهر بر
سدی بود و از آن آب حرمات دامت و آن نهر در زمان باران
روان بود در بجای معروف به «اب الطاق» که آبادان برین

جایهای سمرقند رود و در اطراف نهر خانها بود از آن کسانی که پاسبانان نهر بودند از مجوس و زمسان و تاسنان نکاه میداشتند و ازین نهر جویها ساخته بودند و بر آن پستان بسیار بود و گوی و خانه اے نبود که آب در آن روان نبود اگر هم اندک بود هیچ سخا از روسان نھی نبود (۱) .

ابن رود سفد نخست از جبال بام جازے می شود بر پشت جابایان و آرا مجعم آلیست که « جن » می خواندند مانند دریاچه اے و اطراف آن روساها بود ناحینی معروف به « ورغر » (۲) . پس از میان کوهها جاری بود با به « بومچکت » می رسید و از آجا بموصی یاسم « ورغر » (۳) که « راس الکمر » معنی می کردند و از آجا بنهر هائے سمرقند منشعب می شد و روستاهای آن از مغرب وادے سفد بسوی سمرقند . اما نهر هائے مشرق وادی سفد را روبروی ورغر در محلی معروف به « غولار » می گرفتند و در آجا کوهها گساده تر می شد و زمینی که در بخور کنت باشد آشکار می گشت و حوسے ها در آن روان بود از ورغر حویلهائی می گرفتند از آن جمله نهر « برش » و نهر « برمش » و نهر « منمن » . اما نهر برش نهری بود که سرینت شهر سمرقند ممد می شد و نهر هائے شهر و حائط آن و روستاهائی که بدان پوسنه بود از آن نهر بود از آغاز تا ایجام نهر برمش در آن نهر بود از ساحیت جنوب و در آن روستاها بود وار

بدایت تا نهایت آن نزدیک یک مرحله بود . اما نهر بشعین از نهر
 مارمش گرفته می شد و از جنوب دنباله آن بود و از آغاز تا انجام
 روستاهای بسیار را سیراب می کرد جز آنکه اقطاع آن جزا اقطاع
 آن دو نهر دیگر بود و بزرگترین این نهرها برش و پس از آن
 برمش بود و نهر دو در خور کشتی رانی و ازین نهرها باز
 نهرهای دیگر می گرفتند و از ورشسرنا دیگر روستائی که معروف
 به « درغم » (۱) بود ازین نهرها آباد بود و این آبادانی ده فرسنگ
 طول و چهار فرسنگ و چیزی عرض داشت و تمام این روستاها
 معروف بود به « ورشسر » و « مایه مرغ » (۲) و « سانجر فعن » (۳)
 و « درغم » . اما نهر هائی که از « غوبار » گرفته می شد
 نهر « اشنیخن » (۴) بود و « سناواب » و « بوزماجن » و از وادع
 سفید نهرها بسیار منشعب می شد بر او آباد آن و روبروی هر
 آبادی و هر روستا و از آن جماعه بود نهر « رابجن » (۵) و
 نهرهای « دباسیه » (۶) و نهرهای « کرهینه » تا اینکه بخارای بیوست
 و شماره آن نهرها در روستای سمرقند افزون می شد بواسطه فزونی
 ده های آن و بدینر ممکن بود که روستائی دو نهر داشته باشد با
 سه نهر و در شهر ساحه های نهر بحدوداری کوچک بسیار می شد با دازه
 ، حلات و سرایها و بساها و کاخها و کسی که بر فرار نامدی
 وادع سفید بسد جز سبزه گشاده چیزی نمیدید و جز کاج و
 دانه چیزی آن سبزه را از هم بمشکافت ، در ورشسر تا کسانها و ضیاع
 رد و ساین بسیار که از آن خراج نمی گرفتند و بجای خراج

Eulivan ۲ Sanjaragan ۲ Maymorq ۲ Darqam
 Dabbasiyyah ۱ Rabenjen ۲

مردم آن ناحیت می بایست این نهر را نیکو نگاه دارند و در تابستان از برف کوههای بتم و اسروشنه و سمرقند این آب افزونی می یافت (۱)

اما نهر بزرگی که در شهر سمرقند روان بود آنرا از سرب ساخته بودند و آنرا شادروانی عالی از سنگ ساخته بودند که بر آن آب جاری بود و از دروازه کاشماندرون شهر می آمد و روی آنرا از تمام سرب پوشیده بودند و در حوالی شهر خندق بود پست که خاک آنرا در ساختن دیوار شهر بکار برده بودند و از آن خندق بزرگ مانده بود و چون آب از می گذشت بشادروانی و بندی حاجت بود و آب را بدان بند ازین خندق می گذراندند و بجائی در میان شهر معروف براس الطاق می رساندند که آبادترین جاهای سمرقند بود و در دو سوئی این نهر بزرگ بنائی کرده بودند برای صافی کردن آب آن و بر آن پاسبانان از مجوس گماشته بودند که زمینان و تابستان آنرا پاس دارند (۲).

این رود سغد را مردم سمرقند خود «ماسف» می خوانند که نخست در خاک سمرقند روان بود و سپس بوادی سغدی رفت و از آنجا باسروشنه و خاک سمرقند و اشناخنج (۳) و اسروشنه و شاش را سیراب می کرد (۴)

توابع سمرقند شهر سمرقند را نیز چون بخارا از قراوقصبات و شهرهای کوچک نواح بسیار بوده است که هر یک در حد خود اهمیت بسیار داشته و مردان از آن برخاسته اند

۱ - اصطخری ۳۱۹-۳۲۱ ۲ - اصطخری ۳۱۷

۳ - Ectáxanaj ۴ - یعقوبی ۲۹۳

(۱) بنجکٹ (۱) یا بنجیکٹ روستائی بود در جنوب نهر سند
 (۲) و پرمیوه و خرّم و دارای درختان کور و جز آن (۳) و
 شهر آن نیز همین نام داشت (۴) و پس از آن کوههای «ساودار»
 [۵] بود و در آن منبر نبود (۶).

(۲) ورغسر (۷) که آن نیز از روستاهای جنوب نهر سند بود
 (۸) و نام روستا و شهر هر دو یکی بود و آن پست تر از بنجکٹ
 بود (۹) و این روستا جزو روستای مایمرغ بود و از آن جدا
 شد (۱۰).

(۳) مایمرغ (۱۱) که آن نیز از روستاهای جنوب نهر
 سند بود (۱۲) و در میان روستاهای سمرقند روستائی بود که
 مانند آن قراء و درختان و خیرات داشته باشد و جایگاه «اخشید»
 پادشاه سمرقند و کاخهای وی در آنجا بود (۱۳) و این روستا در
 میان جبال ساودار و ورغسر بود که منتهی می شد بسمرقند و در
 مجاورت سنجرقن و در آن منبر نبود و درین روستای مایمرغ
 مکانی بود باسم «ریودد» (۱۴) و آن قریه ای بود مکان اخشید
 ملک سمرقند و کاخهای اخشید در آن بود و روستاهای سنجرقن
 و ورغسر هر دو از مایمرغ بودند و از آن جدا شدند و این
 روستای مایمرغ بروسناے در غم پسته بود (۱۵).

۲۷۸ - المقدسی ۳	۲۶۶ - المقدسی ۲	Bonjekas ۱
۳۲۱ - اصطخری ۶	Sävadār - ۵	۳۲۱ - اصطخری ۴
۲۷۸ - المقدسی ۹	۲۶۶ - المقدسی ۸	Varoqsar - ۷
۲۶۶ - المقدسی ۱۲	Mäymorq - ۱۱	۳۲۱ - اصطخری ۲۰
۳۲۱ - اصطخری ۱۵	Rivdod - ۱۴	۲۷۸ - المقدسی ۱۳

۴ سنجر فغن (۱) که آنهم از روستاهای جنوب نهر
 سفد بود [۲] و روستای کوچک بود و قراء بسیارنداشت ولی آبادان
 بود و از حیت هوا بهترین روستاهای سمرقند بود و پیش از
 همه روستاها چرا گاه و آب دانت و درازای آن نزدیک یک
 منزل بود (۳) و این روستا در میان جبال ساودار و ورغسر بود
 که منتهی میشد بسمرقند و در مجاورت مایمرغ و در آن منبر نبود
 و آن نیز چون ورغسر جزو روستاهای مایمرغ بود و از آن جدا شد (۴).
 ۵ در غم (۵) آنهم از روستاهای جنوب نهر سفد بود [۶]
 که رودسای مایمرغ پیوسته بود و از سوئی دیگر بروسنای ابهر
 و در آن منبر نبود [۷] و این روستا از حیت گشنزارها پاکیزه
 تر از روستاهای دیگر بود و انگور آن بر سایر جاها برتری
 داشت (۸).

۶ او فر که آن نیز از روستاهای جنوب نهر سفد بود (۹)
 و زمین آن بی آب می روئید و قراء بسیار داشت و مردم آن چهار
 پایان داشتند و درازای آن نزدیک دو منزل بود و می گفتند که
 چون غلات آن میرسید در سکوهای جلوسراها میماند و در بخارا
 بیش از دو سال نمی ماند (۱۰).

۷ یارکت (۱۱) با بارکت از شش روستاهای شمال رود

۲ - المقدسی ۲۶۶	Sanjarfaqan - ۱
۴ - اصطحری ۳۲۲	۳ - المقدسی ۲۷۸
۵ - Darqam	۶ - المقدسی ۲۶۶
۷ - اصطحری ۲۴۴	۹ - المقدسی ۲۶۶
۸ - اصطحری ۳۳۲	۱۰ - المقدسی ۲۷۸
	۱۱ - Yarkas

سغد بود (۱) و بالاترین روستاهاے شمالی و بخاک اسروشنه
 پیوسنه بود و آبیاری کشت زارهای آن از چشمه بود و زمین
 بسیار داشت که بی آب می روئید و چراگاه ها و کشت زار
 های نیکو بسیار داشت (۲) و در آن آن منبر نبود و آب آن
 از آب سغد نبود (۳) .

(۴) بور نمذ (۴) یا بو زعمذ که آن هم از روستاهاے شمال
 رود سغد بود (۵) ، روسنای کوچک بود و قراء کم داشت (۶) و
 آن روستاے دفیائة اسروشنه بود و در آن منبر نبود و بروسنای بار کث
 پیوسنه بود (۷) .

(۹) بوزماجن (۸) که اسم آن را بوزمانجز هم نپشنه اند و
 آن هم از روستاهاے شمال رود سغد بود (۹) و آن نیز بروسنای
 بار کث پیوسنه بود و شهر آن ابار کث (۱۰) یا بار کث بود و از
 تمام روستاهاے سمرقند گساده تر بود و بیشتر آن قراء بود و یک
 منزل میشد (۱۱) و این روسنای پیوسنه بشهر سمرقند نیز بود و از سوی
 دیگر بروستاے کبودنجکث (۱۲) .

(۱۰) کبودنجکث (۱۳) که آن نیز از روستاهاے شمال
 رود سغد بود (۱۴) و قراء و اشجار در هم و پیوسنه داشت و
 شهری بهمین اسم در آن بود (۱۵) و آن بروسنای بوزماجن پیوسنه

۱ - المقدسی ۲۶۶	۲ - المقدسی ۲۱۹	۳ - اصطخری ۲۲۲
۴ - Buhamax	۵ - المقدسی ۲۶۶	۶ - المقدسی ۲۷۹
۷ - اصطخری ۲۲۲	۸ - Buzmajan	۹ - اصطخری ۲۶۶
۱۰ - Abarkas	۱۱ - المقدسی ۲۷۹	۱۲ - اصطخری ۳۲۳
۱۳ - Kabuzanjokas	۱۴ - المقدسی ۲۶۶	۱۵ - المقدسی ۲۱۹

بود و قرایے آن از ہم فاصله نداشتند و روسنای و ذار در پشت این روستا بود (۱) .

(۱۱) و ذار (۲) که آن هم از روستاهای شمال رود سغد بود (۳) و شهرے بهمین اسم داشت و مزارع بسیار در آن بود و کوه و دشت و زمین هائی که بی آب و با آب می روئید (۴) و ابن روسنا بر پشت روسنای کبود نجکت بود و سیارے از قرای ابن روسنارا مردمی بود از یکر بن وائل معروف به « سباعیه » و اینان را در سمرقند ولایت ها بود و در ضیافت و خوسے نیک شهره بودند و این روستاے و دار روستاے مرزبان پیوسه بود (۵) .

(۱۲) مرزبان (۶) که آن نیز از روستاهای شمال رود سغد بود (۷) دور آن منبر نبود (۸) و پیوسه بروسنای و ذار بود و ام این روسنا از نام « مرزبان بن ترکسفی » بود که از جماعه دهقانان سغد شمار می رفت و او را بعراق خواندند (۹) .

(۱۳) رودد (۱۰) از شهرهای کور سمرقند بود (۱۱) .

(۱۴) ابر (۱۲) نیز از شهرهای کور سمرقند بود (۱۳) و نیز نام روسائی بود که پیوسته بود بروسنای در غم و در آن منبر نبود و آن را حراح بود و قرای آن مسر از روستاے

- | | | |
|------------------|------------------|----------------|
| ۱- اصطحری ۲۲۴ | ۲ - Varar | ۳- المقدسی ۲۶۶ |
| ۴- المقدسی ۲۷۸ | ۵ - اصطحری ۲۲۴ | ۶ - Marzbun |
| ۷ - المقدسی ۲۶۶ | ۸ - المقدسی ۲۱۹ | ۹ - اصطحری ۲۲۴ |
| ۱۰ - Rivdad | ۱۱ - المقدسی ۲۶۶ | ۱۲ - Abgar |
| ۱۳ - المقدسی ۲۶۶ | | |

سمرقند بشمار می رفت و زمین های آن بسیار حاصل خیز و می گفتند که يك فقير تخم در آن صد قفیز حاصل می داد و در آن چرا گاه های بسیار بود و آن از روستاهای جنوب وادے سفد بود (۱)

(۱۵) اشیخن (۲) از شهر های کور سمرقند بود (۳) و شهری بود بزرگ و از طبیعت و آبادانی و خیرات مشهور و روستای آن نزدیک پنج منزل طول داشت در يك منزل عرض (۴) و این روستا از روستاهای جنوب وادے سفد بود و شهرت بود در عمل مفرد از سمرقند ، دارای روستاها و قراء و بستانها و متنزهات بسیار و آن را شهرستان و کهندز و ربض و جوے ها بود و عجیب بن عنبسه از یکی از قراء آن بود و بازار های آن را معصم صافی کرد و پس معتمد مر محمد بن طاهر بن عبدالله بن طاهر را بدانجا تبعید کرد (۵) و از جانب شمال سفد بود (۶) ، (۱۶) کشانی (۷) یا کشانیه و یا کشان (۸) از شهر های کور سمرقند بود (۹) و شهری بزرگ بود و از طبیعت و عمارت و خیرات معروف و عرض روستای آن نزدیک بدو منزل و از جانب شمال سفد بود (۱۰) و آباد ترین شهر های سفد بود و در بزرگی با اشیخن برابر بود و آن را قراء و روستاها بود ولی کمتر از

۱- اصطخری ۲۴۴ — ۲ — Estixan — ۳ — المقدسی ۲۶۶

۴ — المقدسی ۲۷۹ — ۵ — اصطخری ۲۲۲ — ۶ — المقدسی ۲۴۹

۷ — Kocani — ۸ — ابن فقیه ۲۲۵ — ۹ — المقدسی ۲۶۶

۱۰ — المقدسی ۲۷۹

انسیخن و قلب شهر های سغد بشمار میرفت (۱)
 (۱۷) دیوسیه (۲) نیز از شهر های کور سمرقند بود (۳) و بر جنوب
 وادی بر سر راه خراسان بود (۴).

(۱۸) گرمینیه که آن را نیز جزو شهر های کور سمرقند
 شمرده اند (۵) و هم جزو شهر های توابع بخارا چنانکه پیش ازین
 گدئب (۶) و ظاهرآ این روستا منارک مان سمرقند و بخارا بوده
 زیرا که از بخارا که سمرقند می شد در نجست روستای گرمینیه و
 پس از آن روستای دیوسیه و سپس روستای رنجن و از آن پس
 روستای کشاه و پس از آن روستای استیجن و بعد سمرقند
 بود (۷).

(۱۹) رنجن (۸) یا از رنجن و یا نجان که آهم از شهر های کور
 سمرقند بوده است (۹) و این شهر در جنوب وادی و بر سر راه
 خراسان بود و از حدت روستا رنجن بزرگتر از دیوسیه بود
 (۱۰) و ابو العباس فول بن عباس رنجنی شاعر معروف معاصر رودکی
 ازین شهر بوده است.

(۲۰) ساردار (۱۱) نام کوهیست در جنوب سمرقند و این نام
 روستائی بوده است از توابع سمرقند و در واحی سمرقند روستائی
 خوش هوا بر و حاصل خیز تر از آن بود که مانند آن میوه های

-
- | | | |
|---------------------------------|-----------------|---------------------------------|
| ۱ - اصطخری ۲۴۴ | ۲ - Debustat | ۳ - المقدسی ۲۶۶ و ابن بطوطه ۲۴۵ |
| ۴ - اصطخری ۲۴۴ | ۵ - المقدسی ۲۶۶ | ۶ - ص ۱۰۴ |
| ۷ - اصطخری ۳۱۶ | ۸ - Rebenjan | |
| ۹ - المقدسی ۲۶۶ و ابن بطوطه ۲۴۵ | ۱۰ - اصطخری ۲۴۴ | |
| ۱۱ - Savadar | | |

نیگو داشته باشد و مردمش بهتر از آن باشند و طول آن بیش از ده فرسنگ بود و در ساوادار مر نسا را امدانی بود معروف به «وز کرد» (۱) .

⑤⑤⑤

ابن فقیه (۲) شهرکش (۳) و نسف و خجندة (۴) را نیز از توابع و مضافات سمرقند شمرده است و حال آنکه این هر سه از شهر های بزرگ و معروف ماوراء النهر بوده اند و در باب کش و نسف اصطخری نیز اشاره ای دارد (۵) .

۳ محیط زندگی رودکی

سمرقند و بخارا که مولد و مسکن رودکی بود همواره در زندگی ارباب بوده اند و پیش از اسلام این دو ناحیه يك ایالت را تشکیل می داد و قنبر و سفید عبارت ازین دو ناحیه بود. مردم این خاک همواره در تاریخ ایران بدلیزمی و دلاوری معروف بوده اند در زمان سلطه تازیان نمونه های برجسته ای از تعصب نژادی خود نشان داده اند و در هر زمانی در پذیرفتن بیگانگان پابداری ها کرده اند و جان فشانی ها به روز داده اند و با آنکه ساریج این ناحیه در زمانهای قدیم درست روشن نیست باز هم می توان دانست تا چه حد مردم آن ساجشور و بی باک بوده اند و در زمان رودکی احوال اجماعی مردم سغد یعنی سمرقند و بخارا بهمان حالت باستانی

مانند بود .

۲ - ص ۲۲۵
Xorandaf - ۴

۱ - اصطخری ۲۲۲
Koc - ۲

احوال اجتماعی سمرقند و بخارا
ایالت سغد از قدیمترین زمانهای

کتاب اوستا اسم این ایالت «سوغده» (۱) آمده (۲) و در یک جای اوستا ذکر از آن رفته است : و آن در بند دوم از فرگرد (۳) اول از کتاب ویدو داد (۴) یا وندیداد (۵) است : «دومین جا و کشور عالی که من اهورمزد (۶) آفریدم دشنی بود که سوغدها (مردم سغد) در آن سکنی گرفتند (۷) .» و از اینجا پیداست که این اسم نخست نام ملت بوده است. در زمانی که کورش کبیر پادشاه هخامنشی باقصای مشرق ایران جنگ رفت نخست شهر بلخ را گرفت و پس از آن ایالت مرژیان (۸) که مرو باشد رام شد و از آن پس ایالت سغدیان راهم گشود و تا ساحل رود سیحون یا سیر دریا رفت و در آنجا چند قاعه ساخت (۹) و این واقعه پیش از آن بود که بفتح نابل رود یعنی پیش از سال ۵۴۹ پیش از میلاد (۱۰).

در کتیبه داریوش جزو ایالات ایران اسم این ایالت

۱ - Svāda - ۲ - ایران باستانی - تألیف آقای میرزا حسن خان بیربیا - طهران ۱۳۰۶ - ص ۵۱۷

۳ - Fargard - در بعضی از قسمت های اوستا «منزله» سوره است

۴ - Vididad - ۵ - Vendidad - ۶ - Ahura-maxda

James Darmosteter - Le Zerb-Avesta - Paris 1892-1893 - V-II-p 7

۸ - Marjān

۹ - Clément Huart-La Perse antique-Paris 1925-p 48

۱۰ - ایران باستانی - ص ۹۰-۹۱

« سوغود » (۱) ذکر شده است (۲) هرات (۳) مورخ معروف یونانی در قرن پنجم پیش از میلاد جای که ساتراپی های ایران را می شمارد (۴) می گوید ساتراپی نازدهم شامل پارها و خرسمی ها (۵) و سندینها و آریائی ها بود و سیصد تالان یونانی (هر تالان قره هزار و صد و بیست تومان و هر تالان طلا یازده هزار و دویست تومان پول امروز) می پرداختند، ازین جا پیداست که در سغد مردمی از نژاد مخصوص باسم « سغدی » بوده اند، در زمان اسکندر مقدونی یعنی در قرن چهارم پیش از میلاد باز این ایالت در شهرت خود باقی بود و در زمانی که اسکندر بجنک بر آن نواحی رفته است مورخین یونانی ذکر می ازین نواحی کرده اند چنانکه مورخ معروف « کوینت کورس » (۶) گوید (۷) : « چهار روز پس از آنکه اسکندر بوحشیان امان داد با سپاه خود برابر مرگند (که همان سمرقند باشد) رسید و دیوارهای این شهر فضائی معادل هفتاد استاد (۸) (هر استاد معادل ششصد پای یونانی بود) را در برداشت و حصار آنرا بازوئی نبود، اسکندر پس از آنکه ساحلوس از سپاه خود بدانجا گذاشت قراء اطراف را تراج کرد و سوخت و آنجا نمایندگمان اسکیت ها (سگایا) نزد او آمدند ۱۰۰۰ » و نیز « فلاویوس آریانوس » (۹) مورخ

۱ - Suquda

۲ - اران باستانی ص ۱۱۸ و ص ۱۱۷ Her dota - ۳

۴ - کتاب سوم بند ۹۳ Chorasmians - ۵ Quinte-Curse - ۶

۷ - کتاب هفتم - بند ۶ Stade - ۸

۹ - Flavus Arrianus - ۹

یونانی قرن دوم میلادی که تاریخ اسکندر را نوشته است در چند جادگری ازین آیات آورده :

(۱) يك جا گوید (۱) : « اسکندر برای اینکه دوباره سوران خود را مجهز کند اسپانی را که از آن نواحی گرفته بود بکار برد زیرا که اسپان بسیار از سپاه او چه در گذشتن از کوههای قفناز و چه در گذشتن از رود آمویه و چه هنگام باز گشت نام شده بود و از آن پس بسوی مرگش رفت که پای تخت سدیانست . . »

(۲) و هم جای دیگر گوید (۲) : « درین زمان (یعنی در زمانی که اسکندر بجنگ با سگها مشغول بود) آگهی رسید که اسپتامن (۳) کسانی را که در مرگش مانده بودند شهرتند کرده بود . . . »

(۳) و نیز جای دیگر (۴) : « چون اسپتامن بر آن کسانی از مقدونیان که در حصار مرگش مانده بودند با سپاه خود حمله برد ایشان ناگهان برون آمدند و گروهی بسیار از دشمنان را کشتند و بازمانده را فرار دادند و خود تن درست بحصار باز گشتند . . . »

(۴) و همو جای دیگر (۵) گوید : « چون با اسپتامن

۱ - کتاب سوم - فصل ۳۰ - بند ۶

۲ - کتاب چهارم - فصل ۳ - بند ۶

۳ - Spitomène نام پادشاه سگها بود .

۴ - کتاب چهارم - فصل ۵ - بند ۲

۵ - کتاب چهارم - فصل ۵ - بند ۳

خبر رسید سپاهی که یاری شهرتند شدگان حصار مرگند فرستاده اند نزدیک شده اند او از محاصره دست کشید و پایتخت ایالت سفدیان رفت ولی فارنوکس (۱) و کسانی که با وی بودند کوشیدند که در گرینز بوی برسند و تا سر حد سفدیان او را دنبال کردند و با او باگهان در قلمرو سگهای جادر نشین وارد شدند. «
 ه) و نیز او گوید جای دیگر (۲): « اسکندر چون ازین خبر آگاهی یافت از شکست سپاهیان خود سخت بشکوهید و فوراً عزم کرد سپاهی بچک اسپنامن و وحشیان برد. همین جبهه باقی از فوای همدسان خود را برداشت که همه مردان سردار بودند یا کمان دار و در هر حال تند کار بر از سپاهیان چاک و بسوی مرگند رفت چه باو آگاهی رسیده بود که اسپنامن بد آنجا رفته و کسانی را که در حصار بودند شهر بند کرده است. »

(۶) و نیز جائے دیگر (۳) آورده است: « اسکندر خود سپاه خویش را پنج بخش کرد: فرماندهی دو بخش اول را «
 د هفتابان» (۴) و بطليموس (۵) که پاسبان شخص او بود سپرد

۱ - Pharnuches یکی از سرداران اسکندر

۲ - کتاب چهارم - فصل ۶ بند ۳

۳ - کتاب چهارم - فصل ۱۶ - بند ۲

۴ - Héphestion یکی از مدیماں اسکندر که در ۳۲۴ پیش از میلاد مرد

۵ - Ptolémus سردار معروف که از ۳۲۲ تا ۲۸۳ پیش از میلاد پادشاهی

و به « بردیکاس » (۱) فرمان داد که فرماندهی سپاه سوم را بدست گیرد و « کنوس » (۲) و « آرتاباز » (۳) را بفرماندهی سپاه چهارم گماشت و چون سپاه پنجم را خود بدست گرفت بناحیتی که بسوی مرگندست اندر شد . . . »

۷) و همو بجای دیگر (۴) آورده است : « سپاه بدآنجا اندر شدند و هر کس آن چنانکه می توانست بدرون آمد و دشمنان را که باندرون حصار پناه برده بودند برون گردید و آن کسان را که میخواستند امان یا بند امان دادند . چون اندکی پس از آن تمام این سپاه که قسمت اعظم ایالت سغدیان را عبور کرده بودند در مرگند گرد شدند اسکندر هفستین را فرستاد که مهاجر لشین هائی در شهرهای سغدیان راست کند و از آن پس کنوس و آرتاباز را نزد سگها فرستاد زیرا می گفتند که اسپنامن بدآنجا پناه برده است و خود با باز مانده لشکر خویش بقلمروی که مردم سغد بدآنجا گریخته بودند اندر شد و بی رنج بسیار پلن . حمله آخرین قلاعی را که بست خائنان مانده بود بگشاد . »
و نیز در کتاب دیگری که با اسم « سفرنامه اسکندر » « ۵ »
از زبان لائین نوشته شده و نگارنده و زمان تالیف آن معلوم نیست در باب همین سفر ذکر می از ایالت سغد رفته است .

۱ - Terdiccas سردار اسکندر و حاسین او در یادتهای شرقی که در ۲۴۱

پیش از میلاد کشته شد .

۲ - CAenus میر از سرداران اسکندر

۳ - Artabaz ظاهرا یکی از سانیان ارایی در خدمت اسکندر بوده است

۴ - کتاب چهارم - فصل ۱۶ - بند ۴

۵ - Itinerarium Alexandri - ۵

در پلک جا (۱) میطور است : « اسکندر پس از آنکه مقدمات کار خویش را آماده ساخت اسبان سپاه خود را که نا آنجا شماره بسیاری از آن بانگال مخناب و در پی هر گونه دشواری از میان رفته بود دوباره افزود و خود بسوی مرگه راهی شد که پایتخت سفدیانست . . . »

و نیز جای دیگر از آن کتاب (۲) نوشته شده : « مقدونیانی که بقاعه مرگه پناه برده بودند بی آنکه منتظر سپاهی شوند که یاری ایشان می آمد تا گهان برون آمده بودند و دشمنان را پس نشانیده و گریز آید بودند و بمسافت بسیار تا اندرون ایالت سفدیان ایشان را دنبال کرده بودند . آنجا در باب باز گشت خویش شور کردند و بسوی رود « پلی پمتوس » (۳) آمدند و در آنجا برابر قسمتی از حوضه این رود رسیدند که پیش از آن کسی بدانجا نرفته بود و چون سگها ایشان را دنبال میکردند در جایی حکه رود از همه جا ژرف تر بود بیستادند . »

و هم جای دیگر از آن کتاب (۴) آمده است : « پس از آنکه این وقایع را با اسکندر گفتند بشتاب بسوی مرگه رفت و چون در حال شتاب اسپتامن را دنبال می کرد که بانی این جنایات بود وی را با نعام یا انش بگشت . »

پالیمرس عالم معروف یونانی در کتاب جغرافیای خود که آئینه اطلاعات قرن دوم بعد از میلاد بوده و تا قرنهای چشمه